

Scan: <http://www.new.dli.ernet.in/>  
PDF: <http://www.KetabFarsi.com>

تکلم عرف چند و دق

منتخب التواریک طوفانہ

شرف الدین علی

۱۸۶۸

## سخنر نامه

۲۳۵۶  
ک

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حمد اکثرا مبارکاً لمن یوتی الملک من یشاء  
و ینزع الملک من یشاء و صلوة طيبة دائمة  
على خاتم الانبیاء و سید الاولیاء محمد و آله  
الاصغیاء و اصحابه النجباء و منونه البررة الاتقیاء

مقاله اول در ذکر صادرات افعال و واردات  
احوال حضرت صاحب قرانی انار الله برهانه  
• نظم •

بنام خدائی که از نام او است • که ما را توانائی گفت و گو است  
خداوند کل آشکار و نهان • نهان آشکارا بنسزدش عیان  
طوارنده پیکر آفتاب • نگارنده نقش ما را بر آب  
خدائی که هستی مرورا سزا است • بجز هستی او فغادر فنا است  
جهان می نماید که هستی ارچهنیست • بجز ظل هستی حق دان یکیست

زهی صنع کامل که از یک وجود • پدیدار شد هر چه هست آنچه بود  
 ز یک خم بر آورده صد گونه رنگ • فلک با شتاب و زمین با درنگ  
 ز یک شمع رست آنچه بینی ببار • ز نومی گل تا درشتی خار  
 اگر طلبی آفریننده را • میا را بغیرش دو بیننده را  
 که هستی غیرش برای صواب • خیالیست همچون فریب سراب  
 یقین است کازل خدا بود و بس • درین خرد نیفتد بشک هیچکس  
 مکن سهو کاخر همان لول است • ولی دیده عقل ما احوال است  
 سوی دانش اندیشه را راه نیست • کزان عقل فرزانه آگاه نیست  
 سخن چون بدانش رسد لب بدوز • بذکر صفاتش روان بر فروز  
 مالک الملکی که عون هدایت بی نهایتش مطعون من یفسد  
 فیها و یسفک السماء را بر سر پر مصیرانی جامل فی الارض  
 خلیفه سروری آفرینش بفضیلت دانش و بیدش کرامت نمود  
 و اولاد امجادش را بتاج مرفور الابتهاج و لقد کرما بنی آدم  
 سرفراز گردانید و در بحر و بر عالم مکنتم تملک و تصرف و استعمرکم  
 فیها از زانی فرمود والله الحمد رب السموات و رب الارض  
 رب العالمین توانایی که رایت اقتدار سلاطین کامکار باوج  
 فرمان دهی و کشور ستانی بر افراخت و صفحه شمشیر مصقول<sup>(۱)</sup>  
 پادشاهان جهان کشای را آینه چهره نمای عروس فتح و نصرت

(۱) در سه نسخه موجوده همچنین است و در دو نسخه موجوده بجای

صفحه صحیفه است •

ساخت نضارت ریاض شریعت را بآبیاری تیغ آتشبار مجاهدان  
منوط گردانید و سرسبزی نهال اسلام را بسرخ روی حسام خون  
آهام غازیان مربوط فرمود قادری که قهرمان تقدیرش ~~صحاب~~ <sup>مذنبین</sup>  
فقاب را بچترداری سلطان پیغامبران فرمان داد و حامی<sup>(۲)</sup> حمایتش  
عقبت مبهوت را در معماری حصار سرور انبیا و رسل مکنت  
و توانائی بخشید •

• نظم •

شهی چتر او ابر مشکین پرند • سر سدره از پای تختش بلند  
جهان داور یثربش بارگاه • بشرق و بغرب امتش پادشاه  
بعهدش ز رفعت شده فرش عرش • پی کرد نعلین او عرش فرش  
شجاعی که چون دست آرد بجزگ • کفش ریزه سنگ سازد خدنگ  
خدنگش بکوی دشمن روان • ریاید ز اعدای ملت روان  
بنزد انتقامش ز کفار حیف • قوی داشت دست نبوت بسیف  
هزاران هزار آفرین و درود • ز جان آفرین خالق هست و بود  
بود باد و برآل و اولاد او • بر اصحاب و احفاد امجاد او  
اللهم صل علی سیدنا محمد و آله و صحبه بارک و مسلم  
کلما ذکره الذاکرون و کلما غفل عن ذکره الغافلون قال الله  
جل و علا وربک یخلق ما یشاء و یشتر و ما کان لهم الخیره  
سبحان الله و تعالی عما یشرکون پادشاه بی الباز و ملک عالم  
و عالمیان بی تارید و مجاز عظم سلطانه و بهر برهانه قادر مختار

( ۲ ) در همان دو نسخه بعد لفظ حامی ( که ) است •

است و مطاع برنهان و آشکار هرچه خواهد آفریند و از آفریده  
هرگز خواهد برگزیند سابقه عنایت ازلی چون رقم اختصاص  
بر صفحه حال برگزیده کشد مقالید مقاصد و مرادات بقبضه اقتدار او  
سپارد و رابطه ارادت لم یزلی چون برفعت منزلت سروری تعلق گیرد  
عروج بر مدارج معالی بیای مکنش آسان گردد و پرتو آفتاب  
نایدات ربانی چون بر ساحت سعادت مقبلی تابد انوار آثارش بسایه  
ابری که از بخار پندار معاندان در هوای خیال محال بنده پوشیده  
نگردد و نسیم رضا و رحمت صمدانی اگر بر چمن اقبال دولت مندی  
وزد طراوت بهار گیتی نگارش باسیب خزانی که از دم سرد حسودان  
خیزد نقصان و ذبول نپذیرد و نهال دولتی که پرورده جویدار توفیق الهی  
بود از تند باد حوادث روزگار گزند نیابد و کاخ رفعتی که بر افراخته  
لطف نامتناهی باشد بمنجنیق مکر و احتیال اختلال پذیر نگردد •

## • بیت •

بزرگ کرده او را فلک نبیند خرد • عزیز کرده او را جهان ندارد خوار  
و مصداق این سیاق صورت حال حضرت صاحب قرانی است  
که در بیان کیفیت آن شروع میبرد و من الله العون و التوفیق و الهدایة  
الی سواد الطریق •

تشبیب سخن و ذکر شمه از مفاخر صاحب قرانی

## • نظم •

همایون شبی چون سواد بصر • همه ظلمتس روشنی سر بصر

شبی قدرش از روز روشن فزون • مهش بدر و بدرش زگاهش مصون  
 کواکب همه سعد و مسعود حال • مبارک بتائیر و فرخ بقال  
 مرا بخت فوخند یار آمده • مراد دل اندر کنار آمده  
 بهره اختم مجلس از خاص و عام • بیارستم بزم عشرت بگام  
 بر افروخته شمع از نور فکر • خرد ساقی و می معانی بگر  
 فرازند ساز بزم سروش • سرایند نغمه ذوق و هوش  
 همه شب بدینگونه عشرت کنان • دل کامیابم به پرورد جان  
 چو صبح سعادت دمیدن گرفت • نسیم عنایت و زیدن گرفت  
 خروس ظفر تاج نصرت بسر • بیفشاند بال و بگسترده پر  
 بهنگام دولت چو آواز داد • دلم مرغ اندیشه پرواز داد  
 و زان پس چو طوطی دهن باز کرد • ز صاحب قران قصه آغاز کرد  
 که آن شاه دیندار گیتی ستان • باندک زمان چون گرفت این جهان  
 چو زین برسند سعادت نهاد • بمری کمر بست و عالم کشاد  
 ز سرحد چین تا پایان روم • چه از مصر و شام و چه از هند بوم  
 چه ایران چه توران چه بحر و چه بر • بجای که بود از عمارت اثر  
 بنفس شریف خود آنجا رسید • بگیتی ستالی چو لشکر کشید  
 بهرجا سپاهش توجه نمود • نخست آن زمین نعل اسپش بسود  
 جهان گشت یکسر کران تا کران • چو فتح و ظفر لشکر از پی روان  
 بهرجا رسید و بهر سو گذشت • بتایید دادار فیروز گشت  
 خدائی جهان آفرین یاورش • همه خسروان جهان چاکرش

شده سرفرازان و را زیر دست • سپهرش پرستنده او حق پرست  
 فلک بنده و آفتابش غلام • زمانه مطیع و جهانش بگام  
 مرادی که در خاطر آراستی • چنان رو نمودی که او خواستی  
 یقینش قوی بود و دینش درست • بجز دادگر یاری از کس نجست  
 بنیروی مریدی و فرهنگ خویش • بگردون بر افراشت لورنگ خویش  
 نه رایش بتدبیر محتاج غیر • نه امضای رایش بجز محض خیر  
 بتدبیر کاریکه رو می نمود • مشیرش جز الهام دولت نبود  
 هر آنجا که از لطف کردی نگاه • بلا را نمودی دران بوم راه  
 و گر آتش قهر افروختی • بیگ شعله زان کشوری سوختی  
 بکوه از زکین سایه انداختی • چو ببح پیش خورشید بگداختی  
 بخشم از سوی چرخ کردی نگاه • شده تیوه رخسار خورشید و ماه  
 دم از کین او کس بعالم نزد • و گر زد دگر در جهان دم نزد  
 خلافتش در اندیشه کس نگشت • که جانرا وصال تنش بس نگشت  
 کس از خط فرمان او سر نتافت • که همچون قلم تیغ بر سر نیافت  
 چو بختش بر اورنگ شاهی نشاند • بعالم جز او تاجور کس نماند  
 همه پادشاهان آفاق پاک • بدر گاه او بنده یازیر خاک  
 چو روی زمین شد بفرمان او • جهان غرقه موج احسان او  
 سر گنج بکشاد و دست کرم • در فتنه بر بست و پای ستم  
 بهر کس که روزی عطایش رسید • دگر نسل او روی حاجت ندید  
 بعهده همایون آن دادگر • بعالم نماند از تباهی اثر

بر انداخت رسم فساد و فجور • ز گیتی بیکباره نزدیک و دور  
 نه در شهر و سخن نه در کوه و دشت • خیانت در اندیشه کس نگشت  
 زر و مال عالم دران روزگار • تو گفתי ز مرد بدو دزد مار  
 امان در زمانش بحدی رسید • که منسوخ شد رسم بند و کلید  
 ز نقش کژی لوح گیتی زدود • همین راستی رسنیش مهر بود  
 تو گفתי زمین سر بر شد حرم • بر افتاد آئین ظلم و ستم  
 بیرومی که باران عدلش بخشست • دگر باره خار جفای نرسست  
 ز مرآت دین زنگ بدعت زدود • ز باغ جهان خار عصیان زدود  
 مرادش ز شاهي و فرماندهي • ز تخت بزرگي و تاج مهی  
 مراعات دین بود و تعظیم شرع • همین اصل دید و جز این جمله فرع  
 همه کوشش بهر اسلام بود • دگر چیزها دانه و دام بود  
 خدیوی کس از خوشش و از اجنبی • گرامی تر از اهل بیت نبی  
 بجان معتقد بود سادات را • همان اهل تقوی و طاعات را  
 کجا کاملی بودی از اهل علم • تواضع نمودی مر او را بحلم  
 نگو داشتی اهل دستار را • بتخصیص مفتی دین دار را  
 چو اندیشه کاری آراستی • ز خلوت نشینان مدد خواستی  
 بسوی مزار بزرگان دین • با خلاص رفتی ز راه یقین  
 چو کار بزرگش فراز آمدی • بخلوت سرای نیاز آمدی  
 توجه نمودی بدادار پاک • نهادهی جبین تضرع بخاک  
 مذاجات کردی و خواهش گریه • ز حق خواستی نصرت و برتری



بسوز دل و آب چشم از خدا • طلب داشتی حاجت خویش را  
 چو از هاتف دولتش بیخروش • صدائی اجابت رسیدی بگوش  
 روان سجده شکر کردی نخست • بصدقی تمام و یقینی درست  
 پس آنکه سر از سجده برداشتی • لوائی کرامت بر افراشتی  
 ز گنجور کردی ذخائر طلب • ز بسیارش مانده گردون عجب  
 ببخشیدی از چند و از چون برون • کسی را که محتاج بودی فزون  
 نمانده دران بوم کس را جدا • دل از شادمانی زبان از دعا  
 چو زان پس بمقصود پرداختی • قضا آنچه ارخواستی ساختی  
 همه میل طبعش بخیرات بود • که روشن دل و کامل الذات بود  
 بسی بقعه خیر پرداخته • بایوان کیوان بر افراخته  
 چه از خانقاهات افکنده خوان • چه از مسجد جامع و غیر آن  
 چنین بود صاحب قرانرا حسب • در اندیشه در شاه راه نصب  
 پدر هر پدر تا بآدم رود • همه پای بر تخت شاهی نهید  
 کمالات آن شاه در بیانوال • فزون بوده از هرچه بنده خیال  
 بجلالی قدرش قبای ثنا • چو تنگ است و کونه بوقت ادا  
 مرتب کنم حلقه شاهوار • که اخبار شاهش بود بود و تار  
 از اول کنم در ولادت شروع • که کی کرد خورشید شاهی طلوع  
 گفتار در ولادت همایون حضرت صاحب قرانی  
 از نص کلام قدیم پادشاه علیم عظمت کبریاوه و عمت نعمتاوه  
 حیث قال عز من قائل فاراد ربک ان یبأغا اشد هما

و يستخرجها كنزها رحمة من ربك مستفاد ميشود كه چون  
 لطف نيامن على الاطلاق از خزانه اعطى كل شى خلقه ثم  
 هدى خلعت محبت ملاح و ميل نيكو كارى پيراهه قامت دولت  
 و بختياري سعادت مندى سازد از ميامن بركات آن در احوال  
 و ارفاع اولاد و اسباط امجاد او آثار گرامى و فتايم ارجمندى بظهور  
 پيوند و مضمون فرموده حضرت رسالت پناه ختمى عيله افضل  
 الصلوات و اكمل التحيات و ان صلاح الرجل ليدرک البطن  
 السابع بر صدق اين معني دليلي واضح است و برهاني لايع و مطابق  
 اين اشارت و موافق اين بشارت حال فرخنده مآل پدر نامدار  
 حضرت صاحب قرانيس است كه جمله كريم امير طراغاي تغمده الله بغفرانه  
 بر مودت و دوستي اهل صلاح و تقوى مفظور بوده چنانچه در مقدمه  
 سبق ذكر يافته و مدت العمر بمجالست و مجاورت سعادت نشان آن  
 طايفه عالي شان رغبتى تمام داشته و شك نيست كه انس و الفتى  
 باين غايت بي مناسبتى ذاتي و آشنائي كه در مجمع الارواح  
 جنود مجنده فما تعارف منها ايتلف واقع شده باشد صورت  
 نه بندد •

• مصراع •

• با خود آورده از انجخانه بخود بر بسته •

لا جوم از برکت دانه دوستي دوستان حضرت عزت كه در كشت زار

( ۱ ) همچنين است در چهار نسخه موجوده و در يك كتاب بجای سبق

صدق نیت آن کامکار ستوده آثار به پرورش انبته‌ها الله نباتا حسنا  
 برآمده بود فضای صحرای وسیع المجال اَمال از خرمن دولت  
 و اقبال و دخل کرامت و انضال مالا مال گشت • • بیت •  
 چو بختش ز اقبال منشور داد • سپهرش یکی نامور پور داد  
 در عهد سلطنت قران سلطان خان تباشیر صبح پادشاهی از افق  
 ناپیدات الهی دمیدن گرفت و شعله اختر جهانبانی از اوج عنایت  
 ربانی درخشیدن آغاز نهاد و بتاریخ شب سه شنبه بیست و پنجم  
 شعبان سنه ست و ثلثین و سبعمایه موافق سچقان ائیل که مبدأ دور  
 سالهای مغول است در ظاهر خطه داکش کش از خدر طهارت مآب  
 تکینه خانون که بآیین شرع مطهر در حباله آن نوئین دین پرور بود  
 آفتاب وجود حضرت صاحب قرانی از مطلع ولادت فروخنده آثار  
 طالع گشت و ماه فره عالم افروزش از برج سعادت پایدار لامع شد •

• نظم •

بر آسمان بزرگی هلالی از نونات • ببوستان معالی گلی ز نو شکفید  
 در ست مغربی خورنهاد بر رویش • سپهر چونکه بآن ماه پاره در نگرید  
 جهانی در صورت انسانی بجهان آمد جهان نثار مقدم همایونش  
 ساختند و عالمی در کموت فردی قدم در عالم نهاد علم پادشاهی  
 عالمش باوج اقتدار بر افراختند • • نظم •

• چو قدرش با سپهر افروز گردونی زیاده شد •

• چو ذاتش در جهان آمد جهانی در جهان آمد •

عابدان مجامع لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یومرون  
 تا ذات شریفش از آسیب عین الکمال محفوظ ماند بتأوت وان یکاد الایه  
 مواظبت نمودند و مسبحان صوامع و الملائکه یسبحون بحمد ربهم  
 و یتغفرون لمن فی الارض تا پایه قدر رفعتش باقصی مدارج  
 کمال ترقی نماید با قامت و ظائف دعا مبادرت جستند •

## • شعر •

که سر سبز باد این همایون نهال • که شد رسته در باغ جاه و جلال  
 جوان بخت باد او فیروز رای • توانا و دانا و کشور کشای  
 بتاج و بتختش جهان تازه باد • سر خصم ارتاج دروازه باد  
 و از طلوع آن غیر سعادت پرتو سر حقیقت رویای صالحه که اشاره  
 حدیث صحیح بتصحیح آن تصریح نموده بظهور پیوسته و صدق خواب  
 قاجولی بهادر که تو منای خان بتلقین ( ارباب الدول ملهمون ) تعبیر  
 کرده بود و قصه آن در مقدمه مسطور است محقق شد که کوسب  
 هشتم که بلغان تعبیر عبارت از صاحب دولتی بود از بطن هشتم  
 قاجولی بهادر که انوار سلطنتش <sup>(۱)</sup> جهات خائفین منور گرداند و بعد از او  
 از میامن آثار عدل و انصاف اولاد و اخلافتش همچنان روشن بماند  
 از مشرق فتح و فیروزی ظهور آغاز نهاد و زمانه از نور سرور و بهجت  
 زبان تهنیت بفحوای •

• نظم •

( ۱ ) در بعضی نسخه های ( جهات ) و جنات و در بعضی نسخه  
 جنات است •

ز در خوابی که تعبیرش توباشی • خورش آن آیت که تفسیرش توباشی  
 هر کس از فرجه پنجم خجسته اش همچو آفتاب می تابید که سپهر  
 صریح سلطنت هفت اقلیم را هرچه زودتر آفتابی شود گیتی امروز  
 و از امارات طالع مسعودش چون صبح صادق روشن که شب پریشانی  
 عالم عنقریب از طلوع صبح دولتش روزی گردد خرم تر از عید و نوروز  
 و تحقیق این سخن آنست که چون در وضع قواعد سلطنت و رفع  
 مبانی خلافت وجود مبارک آنحضرت اساس و بنیاد دولت  
 دودمان ثابت ارکان صاحب قران آخرالزمان بود و در طالع چنان  
 بنیادی هرآینه ثبات و استقرار بغایت مناسب افتد و احوال و اوضاع  
 عالم را از تغییر و انقلاب چاره نیست حکمت باهره یدبر الامر من  
 السماء النبی الارض که در کارخانه تکوین و ایجاد نقش کشد  
 حوادث جهان کون و فساد بر بالا بسته چنان اقتضا فرمود که طالع  
 همایونش برجی باشد که ثباتش منافی انقلاب نبود و متحلی باین  
 صفت برج جدی است که ثبات در عنصریات بیجاک منسوب است  
 و در فلکیات از سیارات بزحل و جدی با آنکه از بروج منقلب است  
 خانه خاکی زحل واقع شده و این غایت ثبات است در عین انقلاب  
 و دلیلی ازین قویتر بر استمرار و استقرار منصور نیست چه نزد اهل  
 تحقیق مقرر است که نهایت کمال هر صفتی در آن است که باشد  
 خود معانی تواند شد چنانکه از ثامن در نظم اسمای جمنی تعالی  
 و تقدست روشن می گردد هو الاول و الآخر و الظاهر

و الباطن و هو بكل شیء علیم و ازین مقدمات لطیف فریب  
 بوضوح پیوست که از برای طالع حوادث کونی آنچه دران ثبات و دوام  
 مطلوب باشد موافق تریجی جدی تواند بود و شمامه صدق این  
 دعوی از حدائق حقائق از هزار اسرار مقطعات حروف منزله قرآنی  
 استنشاق می توان نمود •

• شعر •

مرد باید که بر تواند بود • ورنه عالم پر از نسیم اصبا است  
 بالماس فکرت گهر سفته شد • سخن بین که در پرده چون گفته شد  
 لا جرم طالع فرخنده برج جدی اتفاق افتاد و صاحب جدی که علو  
 مطلق از علویات ثلاث او راست چه برتر کوکبیست از کواکب سیاره  
 بحسب تسویه در دهم بود که هنگام ولادت اربع محلی آنست از فلک  
 دوارو لهذا خانه رفعت است و اقبال و منصب و اشغال و بحسب  
 برجیت دریازد هم که خانه امانی است و آمال تا اختر دولت خداوند  
 طالع چون باوج سلطنت صعود نماید بعلو قدر و رفعت منزلت بر سایر  
 سلاطین روزگار فائق و برتر آید و صورت هر مراد که بکلیک امید بر لوح  
 اندیشه نقش بندد بر حسب دلخواه بحصول پیوندد و نیراعظم که  
 کوکب جلالت است و اقتدار در و تد رابع که خانه مقام است و قرار  
 بمحل شرف خویش یا عطاره چنانچه بمثابت دو آفتاب باشند  
 از بیست و نهم درجه حمل رایت فتح و فیروزی بر افراشته و منشور  
 اقبال بتوقیع معادت نگاشته تا هنگام طلوع آفتاب سلطنت در مقام  
 اصلی خود ظهور فرموده همانجا مقر سرور پادشاهی گرداند و آن

صلاحت را در زینت و رونق و معموری و عظمت از سایر دیار و بلاد  
عالم بگذراند و مشتری که پنجم سعادت و حافظ صورت بامریع که کوسب  
قوت است و قدرت در پنجم طالع که خانه فرزند است افاضت عطیات  
ارجمند را متعاضد گشته تا از کثرت اولاد و اعقاب سعادت مند خوشوقت  
صورت دولت ابد پیوند قرنا بعد قرن باقی و پایدار ماند و سعد اصغر  
که درین طالع خجسته هم صاحب عاشر است خلقه جاه و اعتضاد و هم  
صاحب خامس خانه اولاد و احفاد بمحل شرف خویش که سوم  
طالع است و خانه اقربا در شانزدهم درجه حوت ساز سعادت از پرده  
صلابت نواخته و قمر واسطه و صول تاثیر علویات به سفلیات اوست  
در چهاردهم درجه همان برج پرتو اتصال برو انداخته تا از موافقت  
فرزندان و خویشان منقبت سلطنت و پادشاهی باقصی مدارج  
کمال رسیده تا انقراض عالم از طریق نقص و زوال ایمن ماند \*

### • نظم •

در احکام هفت اختر آمد پدید • که دنیا بدو داد خواهد کلید  
لاجرم قابل قبول حقش بدهد سلامت و استقامت بر آورد و دایه  
لطف ایزدش بشیر دلپذیر تو بیت و رعایت می پرورد \*

### • بیت •

بنار دایه بختش به بر در آورده • بشیر کام ز پستان لطف پرورده  
و چون ایام رضاع بگذرانید و سن مبارکش بمبادی حد تمییز رسید از  
ریاض حرکات و سکناش بوی سلطنت و جهانفداری چون نکبت

ریاحین از نعیم بهاری می‌دمید و از مجاری گفتار و کردارش نور  
سوزی و گامگاری چون بارقه برقی از ابر آذاری می‌درخشید •

ببازی اگر نیزش آهنگ بود • حدیثش ز دیهیم و اورنگ بود  
باکین فرماندهی داشت میل • شدندش برش کودکان خیل خیل  
شده کودکی بر سپاهش امیر • یکی نصب گشتی برسم وزیر  
ز چوب وزنی آدمی ساختی • بکاری زهر سو برون ناختی  
چنان فرس کردی که فرمان نجست • بی‌رغو در آوردی او را نخست  
چو روشن شدی جرم بر کهنش • بریدی و بر نیزه کردی سرش  
سزا گشتی اینست تا کهنان • نه بیچند دیگر سر از مهتران  
بجد بود مانند بازی او • ببازی نه بد سرفرازی او  
چون در دیوان سخن قسمنا پروانچه عنایت نفع درجات من  
نشاء منشور دولتش بطغرای جهان آرای و آئیناه الملک موشع گشته  
بود خاطر خطیرش برکوب باد پایان گیتی نورد و ممارست سواران  
و مباشرت آلات و اسباب نبرد میلی تمام داشت و از ده سالگی  
تا عنقریب شباب روزگار بمدامت شکار و مباشرت رسوم و آئین رزم  
و پیکار میگذاشت •

شب و روز در بزم بود و شکار • دل و جان در اندیشه کار زار  
ذات مکارم آیاتش مظهر لطف نامتناهی الهی و مکنون ضمیر  
مستفیرش محض خیر و نیک خواهی بود و آنچه بحسب ظاهر از آثار



فهر و سیاست در مبادی حال از بعضی اتباع و اشیاع عالم اقطاعش  
 مدور می یافت چنانچه شرح پذیر خواهد گشت جهت ضرورات  
 جهانگیری و نوازم کشور کشائی بود •

• بیت •

ملک را اگر قرار خواهی داد • تیغ را بی قرار باید کرد

دلیل بر آنکه این سخن از تکلف بیگانه و از ریا پرست و نه  
 از قبیل تصنعات منشیانه و آرایش سخنوریست سر اشارت حضرت  
 رسالت است حیث قال صلی الله علیه و سلم الولد سر لایبه  
 چه از سلیل ملب همایونش داد گستری بر تخت خلافت است  
 جاردان باقی باد که اگر گویند ( من المهد الی العهد ) هرگز از آن  
 حضرت موری آزرده نگشته است اهل عالم از نزدیک و دور با اتفاق  
 تصدیق نمایند •

• بیت •

جهانداری که گوئی دولت او برد • سلیمان قدر و زو موری نیازد  
 جوان بختی که با وجود جمعیت اسباب ترفه و کامکاری و آلات دولت  
 و بختیاری یک لحظه اوقات قدسی ساعاتش بشیوه ملامت و ملامتی  
 چنانچه شیمه سر خوشان شراب دولت و نشوه جاه باشد آلوده نگردد  
 بلکه روزگار سعادت آثارش مطلقا بادای فرائض طاعات و نوافل  
 عبادات و تلاوت قرآن و غمخواری جهان و جهانیان صرف می شود و هذیه  
 المعانی اظهر من الشمس و ابین من الایس خلافت  
 پناهی که هشت فریدون و شجاعت اسفندیار با عفت ذوالنون  
 و عبادت مالک دینار جمع فرموده و ابهت و اقتدار خسروان کامکار

بامقابعت سیر گوشه نشینان ولایت نهار در سلک توفیق انتظام داد •

• مصراع • خداوندا نگهدار از زوالش •

هو السلطان الاعظم المطاع و الخاقان الاعدل الاكمل  
الواجب الاتباع رافع رايات الخلافة بالعدل و الاحسان  
واقم آيات الرحمة والرافة على صحائف الامكنة والازمان  
آية الله بين البرايا المجتهد في املاء كلمته العليا مفيض  
النعم الظاهرة و الباطنة الموعود بلسان النبوة في الماية  
الثامنة مشيد مباني الشرع المبين ظل الله في الارضين  
المخصوص باوفا الحظ من عناية الاله الرحمن معين الحق  
و السلطنة و الدنيا و الدين ابو النصر شاه رخ بهادر سلطان  
خدا الله تعالى سبحانه ملكه و خلافته و سلطانه \* چون

خامه مشكين صامه بعد ازین خصوصا در مقاله ثاني بذكر مناقب

سنیه آنحضرت عطر ساری خواهد گشت عنان بیان از شروع دران

کشیده شد • ع • • کان نه بحرست که پایان و کفاری دارد •

و باز از اولاد امجاد این حضرت آنچه چشم امید از مشاهده آن

روشن است و نه بواسطه اخبار از دیگر دیار استماع میورد یوسف

طلعتی مصر مملکت سلیمانی را بمقامات ابراهیمی و منزلت

اسماعیلی مشحون بکارم اخلاق مصطفوی و مآثر بسالت

و شجاعت مرتضوی علی المصطفی و علیهم الصلوة والسلام مزیز کرده

و آراسته است که • • بیت •

• خجسته ذات شریفش بصورت بقره •

• تبارک الله گوئی که رحمتیست جسیم •

سلطنت پناهی که با آنکه در حسن سیرت و نقای سربت خلعت  
معاش پسندیده را بطراز الولد الرشید یقندی بوالده الحمید مطرز  
داشته بلکه در کمال حلم و کم آزاری مصدوقه حسنات الابرار سیات  
المقربین بظهور رسانیده ذات ملکی صفات جامع اصناف فضائل  
و کمالات و منبع انواع نوافل و مکررات است •

• شعر •

\* ابکی و اضحک خصمه و ولیه \*

\* بالسیف والقلم الضحوک الباکی \*

\* الدر و الدرری خافا جوده \*

\* فتحصنا بالبحر و الافلاک \*

ذهن وقادش در ادراک دقائق حقائق و اسرار مفسر بکاد زیتها  
یضی و لولم تمسسه نار و رای مشکل کشایش در کشف خفیات  
رموز و حل معضلات امور کاشف سر نور عالی نور \*

• نظم •

ملک سیرنی صورتش ز آب و گل • پراز هوش مغز و پراز رای دل  
فروش ز اغیار سر قدر • که رایش نگردد ازان با خیر  
زبان معجز بیانش که توجمان ملهم توفیق است چون که تقریر  
بیند آن من البیان لسخرا روشن سازد •

• بیت •

• روح از نهیب آنکه مگروچی منزلست •

• اندر فتد بمسجده که سبحان لم یزل •

چون از بنان گوهر افشانش که مفاتیح خزاین فضل و احسان است

در وقت تحریر آثار امتنان علم بالقلم مشاهده افتد •

• نظم •

عقل و آله شود رو دیده همانکه حیران • دل منور شود و قوت روان یابد جان

اذا قال فالدر الثمین منظم \* و ان خط فالوشی البدیع مدهم

بکک لطائف نگار بدایع آثار که شرفات قصر شرفش بکتابه ثون

و القلم وما یسطرون مزین است فخرای • • بیت •

• ای حسن خط از دفتر اخلاق ثوبابی •

• سلطانی از اوصاف توحرفی ز کتابی •

بر در و دیوار روزگار بهر دیار بخوبتر صورتی نگاشته حاجت بیان

نیست لا یحتاج الصباح الی المصباح و هجر خامه

مکرمت سریرش در بطون اوراق مصاحف و مجلدات قرآنی و در

متون کتب و دروج بل بروج شمس و اقطار معالی و معانی جمال

و کمال و فی ذلک فایتنا فس المتنا فسوان بر نظر دیده و ران

اطراف و اکناف عالم به نیکوتر وجهی جلوه داده لاخبر بعد

المعاینه \* • بیت •

چه گویم در اوصاف این سرفراز • که هست آفتاب از هفت بی نیاز

و هر چند محقق است که • • نظم •

گر بگویم و اگر نه داند عقل • کین طراز قبای دولت کیست •  
 اما چون قلم به نثر شمه از صفات محمدت آیاتش زبان بآب حیات  
 شسته اگر بدگر القاب همایون استسعاد یابد شاید • • نظم •  
 چو وصف ذات شریفش کند زبان قلم • عجب مدار که آب حیات از وزاید  
 غره جبین آفرینش و روشنی دید؛ اهل دانش و بینش خلاصه  
 کارخانه ایجاد و تکوین صورت لطف و رحمت ارحم الراحمین •

• نظم •

نشانده شاه و ستاننده گاه • روان گشته فرمانش بر هور و ماه  
 نگهدار کیهان و پشت مهان • سر تاجداران و شاه جهان  
 وارث ملک سلیمان سمي خلیل الرحمن الموبد من السماء  
 المظفر علی الاعداء مطرز شعار شرع صید المرسلین  
 قهرمان الماء والطین المظور بانظار الطاف الملك  
 المنان مغیت الحق والسلطنة و الدنيا و الدین ابوالفتح  
 ابراهیم سلطان خلد الله تعالى في مرضیه مآثر ملكه  
 و سلطانه و افاض علی العالمین دوارق فضله  
 و احسانه • • نظم •

دران قسمت که بخششها نمودند • دو ابراهیم را رتبت فرودند  
 یکی دولت سرای ملت آراست • یکی شد کار ملک از عدل او راست  
 اران گشت آتش سوزنده ریحان • وزین فار ستم شد نور احسان

ازان شد خانگ در مکه پر نور • وزین ملک سلیمان گشت معبر  
 شکست آن یک بت آزر بچستی • وزین شد دین احمد را درستی  
 شد اسمعیل آنرا کیش قربان • وز اسمعیل این قربان سرو جان  
 زهی نامی که هست از بخشش عام • حروف ابرویم ز آغاز و انجام  
 میان ابرویم زین نام ایمن • دو چشم های همت گشته روشن  
 جهان نامی ازین نامی بلند است • سریر سلطنت زو ارجمند است  
 لا جرم زمزمه زبان حال و مقال صغار و کبار فحواى این گفتار است •  
 • نظم •

خدایا برحمت نظر کرده • که این سایه بر خلق گسترده  
 دعا گوی این دولتتم بنده وار • خدایا تو این سایه پاینده دار  
 چون محل آنکه پرنیان بیان بزواهر جواهر مفاخر و مآثر آنحضرت  
 مرصع گردد مقاله سیم است عنان قلم بصوب ثبت اخبار و آثار  
 صاحبقران گیتی ستان انعطاف مییابد و نخست کیفیت طرز و نسق  
 این تالیف و طریق ضبط و تحقیق آن باز نموده میشود و من الله  
 العون و التايد انه حمید مجید \*

گفتار در خصایص این تالیف و ذکر مزیتی چند  
 که بآن متفرد است در میان اشباه و نظایر  
 تاریخ مفاخر و مآثر حضرت صاحب قرانی بروجهی که مسوده آن  
 مکمل شده و بی تغییری در آن بزهداتی و نقصان به بیاض خواهد رفت  
 از سایر تواریخ ارباب دولت و اقبال و اصحاب عظمت و جلال که

متقدمان و متاخران بفظم و نثر نوشته اند و بتنازی و فارسی در سنگ  
 بیان کشیده همه گونه مزیت مخصوص است یکی وفور فواید و کثرت  
 نفع چه سود بخش تر میرود که در بوستان تصانیف این فن و شاخصار  
 خصایص هر یک با نامل نامل توان چید آگاه گشتن است از غرایب  
 احوال و عجایب اتفاقات و انقلابات که در طی اطلاقات احکام تقدیر  
 بر مذاق حیل و لطائف تدبیرات مترتب شده باشد که هر آینه  
 انتقاش الواح ضمائر بآن اهل کیاست و دانش را مرآتی بود صواب  
 نمایی که هنگام وزیدن ریاح دولت و فرصت در تحصیل مطالب  
 علیه و تکمیل مراتب سفید چهره رای صایب دران توان دید و گاه  
 هبوط نکباء نکبت در بیرون شدن از مضایق احوال و اخطار و تحریر  
 نمودن از طوارق احوال روزگار عکس تدبیری منجم دران مشاهده  
 توان کرد •

• بیت •

جز عکس رای اهل سعادت گمان مبر • آئینه که چهره نماید در و ظفر  
 و چون حضرت صاحب قرآنی از مبداء تاسیس کاخ سروری و  
 ملک ستانی تا غایت ترفیع شرفات قصر سلطنت و جهان بینی  
 معظمت امور را مجموع بنفس همایون خود التفات می فرمود  
 و با آنکه تمام مسالک اسلام از ایران و توران چو لنگه یکران فرمان  
 آنحضرت شده بود هست عالی نهمتنش در هیچ حال از توحیح داکره  
 حکومت و تفصیح عرصه مملکت شبی یاروزی فاعل و ذاهل نفیرد  
 و نیاسود در اندامی صغریه که از زمین • هند لشکر کشی و کشور کشانی

بهر پادشاهی و فرمانروایی برآمد و با سلطنت روی زمین هم  
 در انلی سفر دعوت حق را اجابت نمود و نصرت شاهی بنخته  
 قابوت رحمت نامتناهی الهی بدل شد نور الله مضجعه بانوار  
 الرحمة والرضوان لا جرم چندان بدایع وقایع که آن سرود  
 گیتی ستان را روی نموده و آن مقدار آثار غریب و اتفاقات عجیب  
 که بر رایهای رزین و تدبیرات اصابت آئین آن صاحبقران سعادت  
 قرین ترتیب پذیرفته از هیچ نامدار سپهر اقتدار از اساطین سلاطین  
 و عظام ملوک کامگار عشر عشیر آن مروی نیست • • • مصراع •  
 • و آنکه گوید که هست گویمای •

و مزینتی دیگر تبیین جزویات قضایا است و باز نمودن نقیرو نظیر  
 آن چه بیان کیفیت هر قضیه و تفتیش از چگونگی وقوع آن  
 بتفصیلی که درین صحیفه ظفر التزام رفته در هیچ نسخه از تواریخ  
 ملوک متقدم و متاخر اتفاق نیفتاده با آنکه صاحب منظومه ترکی  
 گفته که بعضی از غرایب امور که آنحضرت بنفس مبارک خود  
 متصدی آن شده بود نگذاشت که بسکّ تحریر در آید که شاید

• مصراع •

• که مردم بعد ازین باور ندارند •

و حبل پر تکلف و تصلف نمایند و بدین سبب بسیاری از بدایع  
 وقایع و معجزات که آنحضرت را در اوائل احوال دست داده ناگفته  
 ماند و هر که از مبادی تا مقاطع این کتاب بنظر تامل و تدبر در آورد



و از طور و طرز نظایر و احوال او واقف باشد یقین داند که اختصاص  
 او بدین در فضیلت که اشارت بآن رفته امریست واقعی و دران  
 اصلا شایبه تکلف و سخن آرائی نیست • • نظم •

محک خرد آزمایش بود • که معیار قم و ستایش بود

خرد زان محک کزین بی غبار • بداند نقود سخن را عیار

و مزیت سیوم حلیمه صدقست و راستی و درستی قصص و اخبار  
 چه حضرت صاحب قران را در سفر و حضر پیوسته اعظم ارباب  
 عمایم از سادات و علماء و فقهاء و اهل فضل و دانش از بخشیان  
 اینفور و دبیران فرس ملازم می بوده اند و همواره جمعی از ایشان  
 بر حسب فرمان قضا جریان هر چه وقوع می یافت از صادرات  
 افعال و اقوال آنحضرت و واردات احوال ملک و ملت و ارکان  
 دولت همه را تحقیق نموده باهتمامی تمام قلمی میکردند و حکم  
 چنان بود بر سبیل تاکید که هر قضیه چنانچه در واقع بوده باز نموده  
 شود بی تصرفی دران بزیادتی و نقصان بتخصیص در باب اصالت  
 و شجاعت هر کس که اصلا مراعات جانب و مداخلت کرده نشود  
 خصوصا در آنچه بشهامت و صرامت آنحضرت تعلق داشته باشد  
 که دران بهیچ وجه مبالغه نرود و هم با اشارت علیه آنحضرت اصحاب  
 بلاغت و براءت آنرا کسوت عبارت پوشانیده بنظم و نثر در سالک  
 قالیفت می کشیدند بهمان شرط که در ضبط آن رفته بود و بکرات  
 در مجلس عالی بسمع مبارک میروسانیدند تا وثوق تمام بصحت آن